

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصل اخذ و اقتباس در نقل مفاهیم علمی

تجربه‌های چین و هند و پاکستان

دکتر فتح الله مجتبابی

دیدگاه‌های سه‌گانه در اخذ و اقتباس
علوم و فنون جدید

بیشرفت سریع علوم و صنایع و اختراعات جدید در کشورهای غربی، و گسترش روزافزون آن به نقاط دیگر جهان به تدریج اوضاع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی سرزمین‌های غیر اروپایی را زیر سیطره خود گرفت و شیوه‌های کهن و مألوف زندگی را در معرض دگرگونی قرار داد. در این نواحی، طبقات بالای اجتماع، یعنی مقامداران و تعلیم‌یافتگان، پیش از دیگران از افکار جدید و نوآوری‌های علوم باخبر می‌شدند، و تأثیر این عوامل در افکار و احوال آنان شدیدتر و آشکارتر بود. واکنش این گروه در برابر وضعی که پیش آمده بود، نخست حالتی بود از حیرت و اعجاب، آمیخته با هراس و خودباختگی، که از همان آغاز در دو جریان متضاد و متخالف خودنمایی می‌کرد. در یک سو کسانی بودند که به سنت‌های کهن و راه و رسم دیرین زندگانی خود دل‌بستگی تمام داشتند، و نهادهای اجتماعی و ارزش‌ها و آرمان‌های دینی و اخلاقی خود را در خطر تباهی می‌دیدند، و طبعاً در برابر هجوم عوامل بیگانه و بی‌سابقه سرسختانه مقاومت می‌کردند. در سوی دیگر، کسانی بودند که روش‌های سنتی زندگی و شیوه‌های تفکر قدیم را با تحولات بنیادی علمی و اقتصادی و اجتماعی جدید سازگار نمی‌دیدند و شیفته‌وار به سوی غرب روی می‌آوردند و هر چیز نو را که از آن سوی جهان می‌رسید با آغوش باز می‌پذیرفتند. گروه اول، که سنت‌گرایان محافظه‌کار بودند، از هر پدیده نو و بیگانه هراس و نفرت داشتند، و هر گونه گرایش به سوی مظاهر تمدن غربی را به شدت محکوم می‌کردند، و علوم و فنون بومی و موروثی را برای معیشت خود بسنده می‌دانستند. گروه دوم، که جناح نوخواه و تجددطلب بودند، هر چیز کهنه را محکوم به زوال می‌دانستند، و آداب و رسوم بومی و سنتی را مردود و منسوخ، و

آراء و عقاید کهن را سدره ترقی و مانع همگامی با تاریخ و سیر تکاملی زمان می‌دیدند.

این دو جریان افراطی و متضاد در همه کشورهای که در معرض گسترش علوم و فنون و اندیشه‌های غربی قرار گرفته بودند، به موازات هم پیش می‌رفت. امروز نیز جلوه‌هایی از آن در این سرزمینها گاه به گاه به چشم می‌خورد. در کشاکش این دو جریان، سرانجام برخی از کشورهای آسیایی به سبب استعداد درونی خود، یا به حکم شرایط تاریخی و جغرافیایی، به سوی یکی از آن دو، این یک یا آن یک، کشیده شدند. لیکن با گذشت زمان و فرونشستن هراسها و شگفت‌زدگیها و خودباختگیهای اولیه، در بیشتر این سرزمینها جهت‌گیریهای شتابزده پیشین تعدیل شد و به تدریج گرایش سومی، که از برخورد و ترکیب جریانهای قبلی پدید آمده بود، روبرو شد و گسترش نهاد و عناصر مؤثر جامعه را به خود جذب کرد. نمایندگان این جریان جدید کسانی بودند که اخذ علوم و فنون بیگانه را، تا آنجا که اصالت و هویت ملی و فرهنگی را مخدوش نسازد، می‌پذیرفتند و حتی آن را برای حفظ استقلال و ابقا و ادامه شخصیت ملی و فرهنگی خود لازم می‌دیدند. اینان در عین گرایش شدید به سوی تجدد علمی و فکری و اجتماعی، در مواردی و سنتهای کهن عوامل مثبت و مالدنی بسیار می‌دیدند، و قطع همه پیوندهای تاریخی و فرهنگی را نه ممکن می‌دانستند نه بی‌خطر، و دریافته بودند که هیچ ملتی را نمی‌توان از کیفیاتی که در طی قرون از روح و اندیشه آن برخاسته و بدان هویت و شخصیت خاص و جدا از دیگران بخشیده است، یکسر عریان کرد. در نظر این گروه، که می‌توان آنان را تجددخواهان میانه‌رو نام داد، در یکجا ماندن و زندانی خود و محیط فکری خود بودن مساوی اضمحلال و تباهی بود، و اخذ و اقتباس علوم و فنون، پیروی از روشهای جدید، و همگامی با تکامل شتابناک این عوامل، امری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر به‌شمار می‌رفت. اینان به هیچ روی بدبینی شدید خود را نسبت به شیوه‌های زندگی غربی و خطرات اخلاقی برخی از جنبه‌های آن پنهان نمی‌کردند، و نوآوریهای تمدن غربی را تنها تا آنجا پذیرا بودند که آنان را در پیشرفتهای علمی و اقتصادی براساس ارزشها و آرمانهای ملی و تاریخی خود یاری دهد.

دیدگاههای گاندی و تاگور

این گرایش گرچه از لحاظ غرض و هدف جهتی واحد و

یکسان داشت، لیکن از لحاظ شیوه‌های وصول به این اهداف و نیز در نقطه‌های تأکید و تمرکز اختلافاتی در میان نمایندگان آن پدیدار بود. نمونه‌ای از این اختلاف نظرها را می‌توان در مناقشاتی که میان مهاتما گاندی و رابیندرانات تاگور روی داد ملاحظه کرد. تاگور، با آنکه در اصول از راه و روش گاندی صادقانه هواداری و پشتیبانی می‌کرد، و لقب «مهاتما»، یعنی «روح بزرگ» را او به رهبر آزادی هند داده بود، در مواردی با صراحت تمام سیاستها و جهت‌گیریهای او را مردود می‌شمرد و هرگز در این موارد از انتقاد و مخالفت باز نمی‌ایستاد. گاندی در آغاز کار روشی انعطاف‌ناپذیر در پیش گرفته بود و معتقد بود که تا کسب استقلال باید همه مظاهر تمدن غربی را از هند بیرون ریخت، جامعه‌هایی را که از منسوجات خارجی بود سوزاند، و به صنایع دستی بومی روی آورد. تاگور می‌کوشید تا «مهاتما» را از ادامه این روش باز دارد، و نگذارد که مخالفت با تسلط استعمارگران به ضدیت با علوم و صنایع جدید تبدیل شود. وی به نوعی توحید انسانی و جهانی بودن انسان و انسانی بودن جهان معتقد بود و علم و اندیشه را موهبتی الهی می‌دانست که به نوع انسان ارزانی شده، بی‌آنکه بتوان آن را به شرق یا غرب و یا به گروه و ملت خاصی منحصر ساخت.

گاندی از تاگور خواسته بود که تنها بسه عنوان عملی کنایه‌وار تا مدتی کوتاه روزی نیم‌ساعت پشت چرخ پنبه‌ریسی بنشیند. تاگور به شدت این تقاضا را رد کرد و گفت که اگر یقین داشته باشم که با دوک‌ریسی می‌توان به استقلال رسید، نه روزی نیم‌ساعت، بلکه روزی هشت ساعت و نیم به این کار می‌پردازم، اما یقین دارم که اگر نیروی سازنده و مؤثر مردم را به دوک‌ریسی مشغول و مصروف داریم، نه تنها استقلالی به دست نخواهد آمد، بلکه بر اسارت ما افزوده خواهد شد. چنین استقلالی حتی اگر هم به دست آید، دوام و ثبات نخواهد داشت و ارزش به دست آوردن ندارد. انتقادات تاگور بی‌تأثیر نبود، زیرا چندی بعد گاندی در

می‌تواند بر چندین معنی مختلف دلالت نماید، و شماره این معانی گاهی به هفتاد یا هشتاد می‌رسد. علاوه بر این در مواردی از ترکیب علایم تصویری نیز مفاهیم جدید به دست می‌آید، چنانکه مثلاً از ترکیب علامت ماه و علامت خورشید مفهوم روشنی حاصل می‌شود، و یا از ترکیب علامت دو درخت، مفهوم جنگل به نظر می‌رسد.

تعداد و شکل این علایم تصویری در طی قرون بدون تغییر و تحول باقی بوده، و این محدودیت شماره و تغییر ناپذیری شکل علایم و نیز وابستگی ثابت هر علامت به مفاهیم خاص خود موجب شده است که خط و زبان چینی از دوهزار سال پیش تاکنون بیش و کم بر یک حال بماند، و رشد و تحول آن بسیار اندک بوده باشد. و بدیهی است که با محدود بودن ایدئوگرامها هیچ واژه بیگانه‌ای به درون این حصار راه نمی‌تواند یافت، و بدین سبب بوده است که چینیان از زمانهای بسیار دور حتی اسامی خاص بیگانه را نیز غالباً به زبان خود ترجمه و به نوعی نقل به معنی می‌کرده‌اند.

مشکل دیگر چندگانه بودن زبان چینی است. زبان گفتاری در هر یک از نواحی این سرزمین پهناور به گونه‌ای است که در ناحیه دیگر فهمیده نمی‌شود. اما خط چینی، یعنی علایم تصویری که نمودار نوشتاری کلمات‌اند، در همه جا یکسان است، و یک علامت واحد در مناطق مختلف زبانی این سرزمین مفهوم واحد دارد، ولی در هر جا به گونه‌ای دیگر تلفظ می‌شود، و بدین سان ایدئوگرامهای خط چینی تنها نمودار مفاهیم‌اند و اعتبار صوتی ندارند. یک قطعه شعر کلاسیک چینی در همه مناطق زبانی چین یکسان نوشته و یکسان فهمیده می‌شود، ولی در هر یک از این مناطق به نوعی دیگر به تلفظ درمی‌آید. این خاصیت نیز عامل دیگری است که ورود الفاظ بیگانه، یا به اصطلاح «دخیل»، را در مجموعه واژگان چینی بسیار دشوار می‌سازد.

از آغاز قرن بیستم، چین، در پی حملات پی‌درپی از سوی نیروهای مهاجم غربی، و پس از شکست سخت از ناوگان نیروی دریایی ژاپن در ۱۸۹۵، ناگزیر شد که برای حفظ موجودیت خود باشتاب تمام به اخذ فنون غربی بپردازد و به تقلید ژاپن سازمانهای نظامی و اداری و اقتصادی خود را از وضع سنتی کهن به صورت جدید درآورد. تجددطلبان، که در این احوال طبعاً مجال فعالیت یافته بودند، شکستها و ناتوانیهای چین را یکسر معلول نهادهای

مقاله ای که در جواب او نوشت چنین گفت: «من هرگز نخواسته‌ام که خانه‌ام از هرسو با دیوارهای بلند محصور شود و پنجره‌های آن کور و مسدود باشد. خواست من آن است که نسیم فرهنگهای جهان آزادانه و بی‌دریغ به درون خانه‌ام بوزد. اما این را نیز نمی‌خواهم که طوفان مرا از پای درآورد.» این گفته گاندی بیان روشنی است از اندیشه حاکم بر این جریان کلی و پردامنه، که امروز در اغلب کشورهای که در معرض تأثیرات شدید و بنیادی فرهنگ و تمدن غربی قرار گرفته‌اند - از الجزایر تا اندونزی - به گونه‌ای فزاینده مشاهده می‌شود.

مسأله نقل مفاهیم و اصطلاحات علمی جدید

آنچه گفته شد تنها بیان دیدگاهها و جنبه‌های نظری این جریان بود. اما اخذ و اقتباس عناصر فرهنگی از منابع دیگر و سازگار ساختن آن با شرایط بومی و محلی مسأله‌ای است که ابعاد گوناگون دارد، و در عمل با مشکلات فراوان همراه می‌گردد. یکی از اساسی‌ترین مشکلاتی که در نخستین مراحل این جریان در برابر مردمان سرزمینهای غیر غربی قرار می‌گیرد، مشکل نقل مفاهیم و مصطلحات علمی جدید به زبانهای گوناگون این ملتهاست.

تجربه چین و انقلاب فرهنگی

پیچیده‌ترین صورت این مشکل را در چین می‌بینیم. زبان چینی (با بهتر بگوییم، گویشهای چینی) اساساً تک‌هجایی است، یعنی هر واژه آن فقط یک هجای باز است، و برای نمایاندن هر واژه یک هجایی در نوشتن یک علامت تصویری یا «ایدئوگرام» به کار می‌رود. تغییرات صرفی و پیشوند و پسوند در کلمات آن تقریباً هیچ نیست، و تمایز اسم و فعل و سایر اقسام کلام بر حسب ترتیب کلمات در جمله و آهنگ هر کلمه ظاهر می‌شود. تعداد علایم تصویری، یا در حقیقت تعداد کلمات، در هیچیک از گویشهای چینی از هزار در نمی‌گذرد، و در گویش ماندارین، که گروه بیشتری بدان تکلم می‌کنند و امروز سعی در آن است که زبان رسمی چین شود، تعداد این علایم یا کلمات اندکی بیش از پانصد است، ولی آنچه کمی شماره کلمات را جبران می‌کند معانی گوناگونی است که هر کلمه می‌تواند داشته باشد. یک هجا یا کلمه واحد با تغییر آهنگ و موسیقی کلام و بر حسب محل خود در جمله

سنتی آن دانستند و همه کوزه‌ها را بر سر کنفوسیوس و اصول کنفوسیوسی، که بیش از دوهزار سال همه شوون اجتماعی و اخلاقی یکی از بزرگترین امپراطوریهای جهان بر آن استوار بود، شکستند. این گرایش تند و هیجان‌زده در تخریب نظامهای کهن بسیار مؤثر بود، و در زمانی کوتاه با انقلاب ۱۹۱۱ امپراطوری کهنسال چین را واژگون ساخت. جمهوری نوخاسته ملی می‌خواست که خلئی را که با طرد و نفی تاریخ و فرهنگ گذشته پدید آمده بود، با افکار و علوم و فنون جدید غربی پر کند و برای دگرگون ساختن نظام آموزشی و عمومیت دادن به تعلیمات جدید لازم بود که قبل از هر کار، در خط و زبان چینی اصلاحات اساسی صورت گیرد.

از سال ۱۹۱۷ کوششهایی در جهت یکسان کردن زبان، تبدیل ایدئوگرامها به حروف فونتیک (چنانکه در ژاپن شده بود) و حتی اتخاذ الفبایی بر اساس حروف لاتین، و وارد کردن الفاظ و تعبیرات زبان محاوره در زبان کتابت، با شور و شوق تمام آغاز شد، و خصوصاً در زمینه‌های ادبی و نویسندگی به گویش ماندارین، که سعی در عمومیت دادن و رسمی کردن آن می‌شد، پیشرفتهای شایسته‌ای به عمل آمد، اما در این دوران پر آشوب جنگهای داخلی، تهدیدات و تازشهای نظامی از خارج، کشمکشهای حزبی و گروهی، و منازعات نوخواهان و سنت‌گرایان، مجالتی برای این‌گونه اصلاحات نگذاشته، و جنگهای جهانی اول و دوم و حمله ژاپن و اشغال کشور به وسیله ژاپن نیز هر بار بر شدت و وخامت اوضاع افزوده بود، تا سرانجام نابسامانیهای اجتماعی و اقتصادی و سرگشتگیهای فکری و فرهنگی در سال ۱۹۴۸ کار را به سقوط جمهوری ملی و غلبه حزب کمونیست و تأسیس جمهوری خلق چین کشانید.

جمهوری جدید در نخستین سالهای استقرار خود طرح تعلیم و تربیت همگانی را تنظیم و عرضه کرد، ولی مسلم بود که اجرای هرگونه طرح آموزشی در وهله اول مستلزم اصلاحات و دگرگونیهای اساسی در خط و زبان است، و تا زبان و خط یکسان و واحد در سراسر کشور رواج و عمومیت نیابد آموزش همگانی امکان‌پذیر نخواهد بود، و تا علایم تصویری به نوعی حروف الفبایی فونتیک تبدیل نشود تعلیم و ترویج زبان واحد در مناطق مختلف تحقق نتواند یافت. فرهنگ‌مداران جمهوری جدید در این طرح خود در حقیقت دنباله‌کاری را که جمهوری ملی پیشین سالها

قبل آغاز کرده بود در پیش گرفتند، یعنی گویش ماندارین را زبان رسمی و عمومی کشور اعلام کردند، زبان محاوره را عملاً در زبان کتابت وارد ساختند، و علایم خط تصویری را روشنتر و ساده‌تر کردند و آن را وسیله ترویج و تعلیم زبان رسمی در سراسر کشور قرار دادند، ولی در عین حال الفبای فونتیک بر اساس الفبای لاتینی تنظیم و در مدارس و مطبوعات به کار گرفته شد. غرض اصلی آن بود که به تدریج و مآلاً خط تصویری یکسره منسوخ و زبان کتاب و کتابت الفبایی شود، زیرا یکسان کردن زبان عمومی و از میان بردن تلفظهای گویشی مختلف تنها از این طریق صورت‌پذیر بود. علاوه بر این، برای صنعتی کردن کشور و تعلیم و تعمیم علوم و فنون جدید غربی، لازم بود که بسیاری از الفاظ و اصطلاحات غربی را عیناً و به صورت اصلی در زبان آموزشی و فنی وارد کنند، و کثرت و تازگی و پیچیدگیهای این‌گونه مفاهیم و تعبیرات بیگانه نو به حدی بود که دیگر ترجمه آنها به زبان چینی، و یا نقل معانی آنها به الفاظ معلوم و مأنوس ممکن نمی‌نمود.

این طرح هنوز در نخستین مراحل خود بود که انقلاب فرهنگی معروف چین آغاز شد و سازمانهای آموزشی و فرهنگی را بکلی دگرگون ساخت. مدارس و دانشگاهها به منظور تکمیل برنامه‌های انقلابی بکلی بسته شد، استادان و پژوهشگران و اهل تخصصهای جدید، که غالباً در مدارس غربی تحصیل کرده بودند، به عنوان مروّجان فرهنگ بورژوازی از کار برکنار گشتند، دانش‌آموزان و دانشجویان برای کارهای عمرانی و تولیدی به روستاها اعزام و بسیاری از جوانان در سپاه خلقی و نیروهای دفاعی به خدمت گرفته شدند. پس از آنکه چندی بعد مراکز آموزشی دوباره باز شد، شرایط پذیرش دانشجو کلاً تغییر کرده، و موقوف به آزمایشهای حزبی، سوابق خدمات انقلابی، و داشتن سفارشنامه‌های «خلق» شده بود، بسی آنکه سوابق و مدارج تحصیلاتی یا استعداد و توانایی علمی داوطلبان در پذیرش آنان دخالت اساسی داشته باشد. به جای استادان پیشین، گروهی از کشاورزان و صنعتگران بومی برای آموزش مهارتها و کارهای تولیدی به استادی انتخاب و استخدام شدند، و برنامه معروف به «کار و تحصیل» منحصر بود به آموزش کارهای عملی، فنی، عمرانی و کشاورزی، و تدریس مداوم و مکرر نوشته‌های حزبی و مرامی بدیهی است که در چنین شرایطی مسأله نقل عناصر فرهنگی جدید و اخذ اصول و مفاهیم علمی و فلسفی، جز همان

فرهنگی جدید و تطبیق آن با اوضاع و شرایط ملی و بومی استوار بود، مستحیل گردید.

در مراحل اولیه این جریان، مسأله زبان ملی مطرح نبود، زیرا اولاً در سراسر شبه قاره هند هرگز یک زبان واحد برای همه اقوام وجود نداشته و مردم بنگال و کشمیر و سند و پنجاب و گجرات و سایر نواحی آن، هریک زبان محلی خاص خود را داشته‌اند. ثانیاً زبان انگلیسی، که زبان قدرت حاکم بود، به مرور زمان در مدارس و مراکز تعلیم، و در کارهای اداری و تجاری و علمی، رواج تمام و رسمیت دولتی یافته و وسیله ارتباط میان ایالات مختلف شده بود. ولی از اوایل قرن بیستم، که اندیشه استقلال و کوششهای آزادیخواهانه رشد و قوت گرفت، مسأله استقلال فرهنگی و زبان ملی نیز با شور و شدت تمام به میان آمد.

مشکل زبان واحد ملی در هند دارای جهات و مشکلات گوناگون بود. در ایالات این سرزمین پهناور دست کم سیزده زبان مختلف وجود دارد که بعضی از آنها (چون بنگالی و هندی و اردو و سندھی و پنجابی و تمیل) ادبیات مکتوب نسبتاً کهن و پردامنه دارند. خط کتابت نیز در این مناطق یکسان نیست، چنانکه زبانهای اردو و پشتو و سندی و کشمیری و پنجابی و گجراتی (نزد مسلمانان) به خط فارسی نوشته می‌شوند، مراتی و هندی به خط سنتی دوناگری، و زبانهای دیگر هریک به خطی خاص خود. از سوی دیگر، زبان فرهنگی مسلمانان هند از دیرباز فارسی بوده است، و هندوان سنسکریت را زبان دینی و فرهنگی خود می‌دانسته و الفاظ و اصطلاحات علمی و دینی خود را از این سرچشمه می‌گرفته‌اند. اما چنانکه گفته شد از سیصد سال پیش زبان انگلیسی در سراسر شبه قاره زبان علمی و فرهنگی هردو گروه شده بود و تقریباً همه دانشمندان و متفکران هند- هندو و مسلمان- به این زبان کتاب و مقاله می‌نوشتند، و حتی هندوان غالباً از راه این زبان با آثار دینی خود آشنا می‌شدند. از این روی در طول این مدت، با اینکه تحصیل زبانهای سنتی، یعنی سنسکریت و فارسی و عربی، بخشی از برنامه‌های مدارس متوسطه و عالی بود، نه این زبانها، و نه هیچیک از زبانهای بومی و محلی، مجال آن را نیافته بودند که در جهت تحولات فکری و فرهنگی زمان رشد کنند و برای نقل و بیان مفاهیم علمی جدید قابلیت کافی حاصل نمایند. اما به هر حال، با رنگ عاطفی شدیدی که جنبش استقلال طلبی به خود گرفته بود، انتخاب یک یا چند زبان به عنوان

مقدار محدود و معین که در نوشته‌های رهبران و مبلغان حزب تکرار می‌شد، به هیچ روی نمی‌توانست مطرح شود، و مراکز محدود و بسیار محدودی که بیشتر به پژوهشهای علمی و فنی در زمینه‌های نظامی و تسلیحاتی اشتغال داشت، به وسیله کسانی اداره می‌شد که در مراکز علمی غریب تعلیم یافته بودند و از زبانهای غربی و نشریات علمی بین‌المللی استفاده می‌کردند. بدین سان با تغییر خط و طرد نهادهای سنتی کهن، پس از یکی دو نسل پیوند مردم با فرهنگ و تاریخ گذشته بکلی منقطع می‌شد، و با محکوم کردن همه دستاوردهای علمی و فرهنگی و فلسفی جهان امروز به عناوینی چون «بورژوا» و «امپریالیستی»، جامعه‌ای منزوی، مسفرد، واپس مانده و بسیار زخم‌پذیر پدید می‌آمد.

امروز بساط گردانندگان انقلاب فرهنگی برچیده شده، و جمهوری خلق چین به جبران خسارات و لطماتی که از آن رهگذر بر اساس و ارکان جامعه وارد شده است پرداخته، و ظاهراً بر آن است که گرایشهای افراطی و شتابزده گذشته را تعدیل و تصحیح کند. مواجهه جدی و بنیادی چین با علوم و افکار جدید، و شیوه‌هایی که برای اخذ عناصر فرهنگی نو، و تطبیق آن با شرایط زبانی و فکری و اجتماعی خود در پیش خواهد گرفت، هنوز به گونه‌ای نیست که بتوان خطوط اصلی آن را پیش‌بینی کرد. آنچه در چین گذشته است و می‌گذرد از تجربه‌های بزرگ تاریخ است، و نتایج آن هر چه باشد، عبرتی بزرگ خواهد بود.

تجربه هند و پاکستان

در هندو پاکستان جریان آشناسیدن با علوم و فنون جدید امری ناگهانی نبود و از آغاز تشکیل کمپانی هند شرقی به تدریج و همراه با افزایش قدرت استعماری انگلیس گسترش می‌یافت. تعارض گرایشهای افراطی نوخواهان و سنت‌گرایان در طول دو قرن گفت‌و شنود و تأمل و تجربه تعدیل شد، و چنانکه بیان آن گذشت، در گرایش سومی که اساس آن بر اصل اخذ و اقتباس عناصر

می‌شود. کسانی که خط دوناگری را نمی‌دانند باید آن را بیاموزند، و آنان که با خط اردو آشنا نیستند باید با آن آشنا شوند.»

با وجود این کوششها، مناقشات بر سر مسأله خط و زبان در هند روز بروز شدیدتر و بسا حرکت جدایی خواهی و استقلال طلبی مسلمانان بیشتر همراه و همبسته می‌شد، و سرانجام یکی از مؤثرترین عوامل در جدایشدن بعضی از مناطق مسلمان نشین و تشکیل کشور پاکستان گردید.

پس از کسب استقلال و پیدایش دو کشور هند و پاکستان، مسأله زبان رسمی و ملی در هر دو سرزمین شکل دیگر به خود گرفت. اردو زبان رسمی کشور نوپیداد پاکستان شد، و هند نیز طبق قانون اساسی آن کشور، که از سال ۱۹۵۰ به اجرا درآمد زبان هندی را زبان رسمی و ملی خود اعلام کرد، و در هر دو کشور قرار بر این شد که تا مدتی معین برای حفظ نظام اداری و استقرار روابط سیاسی و دوام هماهنگی و همکاری ایالات مختلف زبان انگلیسی همچنان در دستگاههای دولتی و قضایی و نیز در تعلیمات متوسطه و عالی ادامه یابد، و به موازات آن زبان رسمی در دبستانها و دبیرستانها تدریس شود و بتدریج و در عمل رشد و قابلیت حاصل کند و بی آنکه خللی در جریان کارها روی دهد، جای زبان انگلیسی را بگیرد.

نخستین مشکل در راه حصول این مقصود یافتن روشی برای نقل مفاهیم جدید و تعیین الفاظ معادل برای اصطلاحات علمی و فنی در زمینه‌های مختلف بود. مناقشات و اختلاف نظرهایی که در مواجهه با تمدن غربی و مسأله اخذ عناصر فرهنگی در آغاز کار ظاهر شده بود، و پیش از این بدان اشاره کردیم، در باب نقل مفاهیم و اصطلاحات علمی و چگونگی بسنده ساختن زبان نیز مشاهده می‌شد.

در هند گروهی از ارباب فکر و قلم معتقد بودند که زبان ملی را باید از همه عناصر بیگانه‌ای که در قرون گذشته بدان راه یافته است پاک کرد، و از این پس نیز مفاهیم و معانی نورا صرفاً با الفاظ موجود در زبانهای بومی، و یا با ساختن ترکیبات نو از واژه‌های همین زبانها بیان کرد، و در صورت ضرورت به زبان سنسکریت و امکانات واژه‌سازی آن توسل جست. نظر این گروه به حدی افراطی بود که حتی اسامی ترکیبات و فرمولهای داروسازی (چون «کالسیوم نفتول سولفات» و «نیترو کلروبنزن» و نظایر آنها) را نیز می‌خواستند با الفاظ اصیل هندی و

زبانهای ملی اجتناب ناپذیر می‌نمود. دو زبانی که بیش از زبانهای محلی دیگر امکان و توانایی آن را داشت که بدین عنوان پذیرفته شود، زبان هندی و اردو بود، که نسبت به سایر زبانها گروه بیشتری از مردم هند-هندو و مسلمان-بدان تکلم می‌کردند. این دو زبان در اصل و از لحاظ ساختمان صرفی و نحوی یکسان و همانندند، و تفاوتشان تنها در تعداد لغات دخیل فارسی است، که در اردو (از آن روی که مسلمانان بخشهای وسیعی از نواحی شمالی و مرکزی هند بدان سخن می‌گویند) این میزان گاهی از پنجاه درصد می‌گذرد. ولی در زبان هندی این نسبت به مراتب پایین تر است، و در عوض واژه‌های سنسکریت در آن فتراوان است. لیکن یکسان بودن اساس صرفی و نحوی هندی و اردو، قابل فهم بودن هر یک از آن دو برای گروه دیگر، و نیز قابل فهم بودن هر دو تقریباً در تمامی ایالات شمالی و مرکزی هند، عواملی بودند که این دو زبان را در وضعی خاص قرار داد و قبول آنها را به منزله زبان رسمی و ملی هند توجیه و تسهیل می‌کرد. طرفداران این نظر، که گاندی خود در پیشاپیش آنان بود، نخست می‌خواستند که عنوان «هندی» را تعمیم دهند، و تحت یک نام واحد دوگانگی اسمی هندی و اردو را برطرف سازند، لیکن این قصد موجب اعتراض مسلمانان اردو زبان شد، و سرانجام عنوان «هندوستانی» را برای آن برگزیدند.

اما در مسأله خط این زبان حصول توافق کلی و یکسان ناممکن بود، و مسلمانان به هیچ روی خط سنتی هندوان، یعنی دوناگری را نمی‌پذیرفتند. گاندی و همفکرانش ناچار شدند که در این مورد دوگانگی و دوگونگی را بپذیرند، و هنگامی که وی برای سخن گفتن درباره زبان واحد به پنجاب رفته بود دشواری کار را در مناطق مسلمان نشین مشاهده کرد و چنین گفت: «این مردم زبان خود را به خط عربی می‌نویسند، و در نظر من زبان هندی یا هندوستانی زبانی است که در شمال هند رواج دارد، و به دو خط دوناگری و عربی-فارسی، که ما آن را اردو می‌نامیم، نوشته

سنسکریت بیان کنند.

گروهی دیگر، که شتاب رشد علوم و دامنه گسترش آن را شناخته بودند، راه و روشی را که گروه پیشین طرح و تبلیغ می کردند غیر علمی، تعصب آمیز، و بازدارنده می دانستند و معتقد بودند که در مواردی که مفاهیم جدید غربی سابقه قبلی در زبانهای هندی ندارد و یا در مواردی که لفظ معادل از دقت و صراحت کافی برخوردار نیست، باید اصطلاح غربی را عیناً و با حفظ صورت اصلی آن، به کار برد و برای بیان دگرگونیهای این گونه اصطلاحات از پیشوندها و پسوندهای هندی و عناصر آشنای زبان استفاده کرد. مثلاً واژه غربی «ولت» (volt) را به همین شکل باید گرفت، ولی «ولتاژ» را با پسوند «-تا» (-tā) به صورت «ولتتا» (voltatā) و «ولتتر» را با جزء آشنای «-ماپکه» (-māpaka) به معنی «اندازه گیر» ترکیب کرد و واژه «ولتماپکه» (voltamāpaka) را ساخت.

طرفداران این نظر این گونه وام گیری را با طبیعت زبانهای هندی کاملاً سازگار و ملایم می دانستند، زیرا از دیرباز این زبانها واژه های یونانی و پارسی و تازی و ترکی را به سهولت در خود می پذیرفته و آنها را با رنگ و روح خود همساز و هماهنگ می ساخته اند. چنانکه در بسیاری از زبانهای جهان دیده می شود، اخذ این گونه عناصر بر توانایی زبان می افزاید، بی آنکه ساخت کلی و طبیعت اصلی آن را دگرگون یا مخدوش سازد، زیرا آنچه در هر زبان اصلی و اساسی است ساختمان صرفی و نحوی، قوانین اشتقاق و کیفیات آواشناسی آن است، و هر وام واژه (loanword) ای که از زبانی به زبان دیگر درآید و قواعد حاکم بر آن زبان را بپذیرد و در گفتار و کتابت به کار رود، در حوزه خصوصیات زبان وام گیرنده مستحیل و در شمار واژگان آن در خواهد آمد - حتی اگر کاربردی صرفاً فنی و اختصاصی داشته و تنها در میان متخصصان رشته ای معین از علوم و فنون مفهوم و مصطلح باشد.

در کنار این دو گروه، گروه دیگری نیز وجود داشت که به هیچ روی طرد زبان انگلیسی را از مراکز علمی و دانشگاهی، و حتی از سازمانهای دولتی و بازرگانی، صلاح نمی دانست و معتقد بود که زبان انگلیسی زبانی است جهانی و بین المللی، و در زمان ما دیگر به ملت یا دولت خاصی اختصاص ندارد. گذشته از این، در طی سیصد سال گذشته، بزرگترین مستفکران و دانشمندان و نویسندگان هندی آثار علمی و فلسفی و ادبی فراوان بدین زبان

پدید آورده، و در جریان گسترش و جهانی شدن آن سهیم بوده اند، و از این پس نیز باید در زمینه های علمی و بین المللی آن را حفظ کنند.

طرفداران این نظر، که غالباً بنگالی و یا از مردمان مناطق جنوبی در اویدی زبان بودند، در باطن با اینکه زبان هندی یا هندوستانی در سراسر کشور زبان رسمی و ملی شود موافقت نداشتند، و به جای آن می خواستند که در هر یک از مناطق زبانی، زبان همان منطقه تقویت و در مدارس تدریس شود، و ارتباط میان ایالات مختلف با یکدیگر و یا دولت مرکزی همچنان از طریق زبان انگلیسی باشد.

نمایندگان این گروه، که کسانی چون رابیندرانات تاگور، بزرگترین شاعر معاصر هند، و سونیتی کومار چترجی، پدر زیاتشناسی جدید در آن سرزمین، و چندتن دیگر از صاحبان فکر و نظر در شمار آنان بودند، تحمیل زبان هندی را بر سایر نواحی امری ناممکن می دانستند، و معتقد بودند که این کار نه تنها موجب وحدت و یکپارچگی نخواهد شد، بلکه سرانجام به تنازع و تفرقه خواهد انجامید. اما شور و هیجان استقلال طلبی در آن روزگار چنان حدت و شدت داشت که این نظر به هیچ روی نمی توانست آشکارا و صریح مطرح شود، خاصه آنکه گاندی خود، با آنکه تدریس زبان انگلیسی را در مدارس و دانشگاهها بسیار ضروری می دانست، از زبان هندی پشتیبانی و ترویج و تثبیت آن را به عنوان زبان ملی و رسمی در سراسر هند مجدانه تبلیغ و توصیه می کرد. برای او یک ملت واحد و مستقل بدون زبان ملی و رسمی قابل تصور نبود. ولی با گذشت زمان درستی این نظر به اثبات رسید، و امروز پس از سی و چند سال تجربه و کوشش، جریان حل مسأله بفرنج زبان در هند عملاً در جهتی پیش می رود که این گروه پیشنهاد کرده بود.

پس از کسب استقلال و قانونی شدن زبان هندی به عنوان

غیر هندی زبان از پذیرفتن هندی به عنوان زبان رسمی و ملی سرباز زدند، و از آن روی که مسأله به صورتی حساس رنگ سیاسی به خود می‌گرفت، دولت مرکزی به ناچار طرح سازمان مذکور را تغییر داد و «کمیته اصطلاحات علمی و فنی» را به «کمیته اصطلاحات علمی و فنی برای زبانهای هند» تبدیل کرد. ولی در حقیقت چگونگی فعالیت این کمیته تغییر کلی نیافت، و اکنون همان اصل کلی را، که اساس آن اخذ الفاظ و مفاهیم علمی جدید از زبانهای دیگر و انطباق آن با ویژگیهای زبان وام‌گیرنده است، در مورد زبانهای منطقه‌ای به کار می‌برد. بدین سان، گرچه زبان هندی رسماً و طبق قانون اساسی زبان ملی هند است و باید در مدتی کوتاه (که پی در پی تعدید می‌شود) جای زبان انگلیسی را در سازمانهای اداری و تجاری و فرهنگی و دانشگاهی بگیرد، لیکن با توجه به پهنآوری سرزمین هند و اختلافات زبانی آن، و جایگاهی که زبان انگلیسی در آن سرزمین و در شؤون حیاتی مردم آن یافته است، چنین به نظر می‌رسد که تا زمانی نامعلوم این زبان مقام و موقع خود را در مراکز علمی و اقتصادی هند حفظ خواهد کرد، و از یک سو وسیله ارتباط ایالات مختلف با یکدیگر و با دولت مرکزی، و از سوی دیگر پیوندی مستحکم میان هند و جهان خارج خواهد بود. در عین حال کوششهایی که در جهت توانا کردن و کارآمد ساختن زبانهای منطقه‌ای به کار می‌رود تاکنون نتایج فراوان پدید آورده و در همه مناطق، زبان آموزشی در تعلیمات متوسطه و گاهی در بخشهایی از دانشگاه زبان محلی همانجاست. هند از این رهگذر چند فایده بزرگ حاصل کرده است: نخست آنکه از طریق یکی از تواناترین زبانهای جهان همواره با آخرین تحولات و جدیدترین پیشرفتهای در زمینه‌های مختلف علوم و فنون ارتباط و پیوند مستقیم تواند داشت، و مرادوات بین‌المللی و مناسبات فرهنگی و بازرگانش با جهان خارج سهل‌تر و سریع‌تر انجام تواند گرفت. دیگر آنکه زبانهای بومی و محلی آن، که برخی از آنها، چون بنگالی و هندی و تمیل و پنجابی خود در گذشته آثار ادبی و دینی و غیردینی فراوان پدید آورده‌اند، اکنون مجال رشد و تکامل بیشتر خواهند یافت. سه دیگر آنکه اختلافات منطقه‌ای بر سر زبان ملی و سراسری، که می‌تواند مشکلات و ناآرامیهای خطرناک پدید آورد و دستاویز سیاست‌بازان محلی شود، امکان بروز و ظهور نخواهد یافت.

زبان ملی در سراسر کشور، سرانجام گفتگوها بر سر زبان علمی و چگونگی تطبیق زبان ملی با نیازهای فرهنگی و دانشگاهی جدید، موجب شد که متممی بر قانون اساسی افزوده شود، و اخذ و اقتباس اصطلاحات علمی و فنی جدید از زبانهای دیگر جنبه قانونی یابد. در این متمم، دولت مأمور شده بود که موجبات رشد و گسترش زبان ملی را از طریق جذب عناصر لازم از زبانهای بومی دیگر فراهم سازد، و ترتیبی برقرار کند که برای رفع نیازهای علمی و فرهنگی، الفاظ و تعبیرات ضروری و مطلوب در مقام اول از زبان سنسکریت، و در مقام دوم از زبانهای بیگانه اخذ و در زبان وارد گردد، بی‌آنکه به صحت و اصالت آن لطمه‌ای برسد. این متمم در حقیقت تأیید دیدگاه گروه دوم از سه گروهی بود که بدان اشاره کردیم، و دولت مرکزی طرح جزئیات آن را بر عهده سازمانی قرار داد که جمعی از زبان‌شناسان سرشناس و دانشمندان شعب مختلف علوم در آن شرکت داشتند.

«کمیته اصطلاحات علمی و فنی» که در این سازمان تشکیل شده بود کار خود را بر سه اصل قرار داد: ۱) قبول اصطلاحات علمی و فنی بین‌المللی، یعنی تمامی اصطلاحاتی که در چند زبان پیشرفته جهان کاربرد مشابه دارند، و تطبیق آنها با خصوصیات آواشناسی و قواعد زبان‌شناسی زبان ملی؛ ۲) توانا کردن زبان ملی با اخذ واژه‌ها و تعبیرات و مفاهیم موجود در زبان سنسکریت، از آن روی که این زبان سرچشمه‌ای است که تقریباً همه زبانهای هندی از آن منشعب شده‌اند؛ ۳) استفاده از همه اصطلاحات علمی و فنی رایج در زبانهای بومی.

بر اساس این طرح، که در اصل برای زبان هندی تهیه و تنظیم شده بود، تا سال ۱۹۶۰، یعنی در مدت ده سال، بیش از سی هزار اصطلاح علمی و فنی و فلسفی جدید وضع، و بسیاری از آنها در مناطق هندی زبان در کتب دبیرستانی، و حتی در بعضی از کتب دانشگاهی به کار گرفته شد. اما چنانکه گفتیم، بیشتر مناطق